

مذهب، هنر و مارکسیزم

دو مسأله‌ی بزرگ برای پرولتاریا در عرصه‌ی هنر وجود داشته که می‌باید حل گردد. اولین مسأله خلاقیت مستقل، که همانا آگاهی از خود و دنیا به صورت تجسمات زنده و هماهنگ، و عرصه‌ی نیروی فکری به صورت اشکال هنر. دومین مسأله به دست آوردن میراث‌ها تسلط بر گنجینه‌های هنری که در گذشته خلق گردیده، و کوشش در تلفیق کلیه‌ی زیبایی‌ها و شکوفایی موجود در آن‌ها بدون تسلیم گردیدن به محتوای بورژوازی و یا فنودالی منعکس در آن.

حل دومین مسأله نیز همچون مسأله‌ی اول آنچنان آسان نبوده و ما سعی می‌کنیم که جوانبی کلی برای حل این مسائل جویا شویم.

یک فرد مذهبی که با جدیت و دقت تمام یک عقیده‌ی دیگری را مطالعه می‌کند همواره خود را در معرض خطر پذیرش آن کیش و عقیده و یا پذیرش بخشی از آن اعتقادات قرار می‌دهد که از دیدگاه مذهبی چنین عملی کفر محسوب می‌گردد: مسیحیانی بوده‌اند که با مطالعه‌ی مذهب بودا مذهب خود را تغییر داده و یا تحت تأثیر دستورات معنوی بودایی قرار گرفته‌اند و یا بالعکس: همان سیستم مذهبی نیز می‌تواند توسط یک آزاده اندیش‌مورد

مطالعه قرار گیرد که در تمامی مذاهب فقط وحی شاعرانه مردم را مشاهده می کند (این تمام حقیقت در مورد مذهب نبوده بلکه در برگیرنده ی یک جنبه ی آن است). حال آیا چنین شخصی به همان اندازه در معرض خطر مشابهی است که یک محقق مذهبی قرار دارد؟ البته که خیر! او شاید به خاطر زیبایی و عمق آموزش هایی که صدها میلیون از مردم را به خود جذب کرده است به وجد آید. اما مشاهده و درک وی از یک دیدگاه کاملاً غیرمذهبی و متفاوت صورت می گیرد. غنتی بی اندازه احساسات و تفکری که در بودائیزم موجود است بیش تر مورد جذب قلب و فکر وی می گردد تا که یک فرد مذهبی که هیچگاه نمی تواند خود را از مقاومت نهائی کیش و آئین خود رها گرداند و همیشه درگیر مبارزه علیه وسوسه ی مذاهب بیگانه می باشد. حقیقت امر این است که برای یک آزاده اندیش وسوسه ی تبدیل گردیدن به یک بودائی وجود ندارد. تفکر وی آنچنان شکل گرفته که می تواند محتوای مذهب را در چهارچوب خصوصیات خود آن مذهب مورد مطالعه قرار داده و این تلفیق را برای مطالعات خود به وجود آورد. یک مسیحی و یک آزاده اندیش بودیزم را از یک دیدگاه انتقادی مورد بررسی قرار می دهند، ولی اختلاف اصلی آنان در نوع و روش انتقادی، زمینه ها، و معیارهای آنان می باشد. یک معتقد همیشه انتقادات خود را از دریچه ی دگم ها و احساسات خود قالب می بخشد و بر همین اساس سعی می نماید که درباره ی مسأله ی مورد مطالعه ی خود تضادهائی که مربوط به ارزش های معنوی آن می باشد را آشکار سازد. هنگامی که وی به چنین امری نائل گردید دیگر قادر به درک حقیقت شاعرانه و اساسی که در پس آن نهفته می باشد نمی گردد. به هنگام رخنه در این حقیقت آن را به صورت

تضادمند با خود می‌نگرد و آن زمان است که وقت فرارسیدن «تسلیم و سوسه» می‌رسد.

او قادر به درک این مسأله که بودیزم را به صورت یک ارثیه‌ی فرهنگی از دنیای دیگر پذیرا شود نبوده و هنگامی که به این ناسازگاری به دیده‌ی مطلوب بنگرد، زمانی است که وی با تسلیم خود از دین و عقیده‌ی خود روی بر می‌گرداند. موقعیت ملحد تندرو نیز این چنین است. او نمایانگر پیشرفته‌ترین، ولی نه به اندازه‌ی کافی توسعه یافته آگاهی بورژوائی است که در هر مذهب فقط موهوم پرستی و نیرنگ، را می‌بیند. او در حقیقت یک معتقدوارانه گردیده‌ی بیش نیست. او به آن اندازه علیه مذهب برخاسته که فقط منکر آن گردد، ولی نه با آن درجه‌ی که به درک آن رسیده باشد. برای او نیز مذهب یک میراث نبوده و حتی گاهی دچار و سوسه نیز می‌گردد. گاهی هم این احساس به وی دست می‌دهد که مذهب تنها منحصر به موهوم پرستی و نیرنگ نمی‌باشد ولی هیچگاه به واقعیت این امر دسترسی پیدا نمی‌کند.

در یک موقعیت کاملاً متفاوت آزاده اندیش ما بیاتر بالترین مرحله‌ی ای است که آگاهی و شعور بورژوائی بدان دست یافته است.

دیدگاه وی راجع به مذهب به مثابه محصول خلاقیت شاعرانه مردم این اجازه را به او می‌دهد که در محدوده‌ی فکری خود موضوع مورد مطالعه را بدون هیچ تعصب و بطور آزادانه درک نماید. برای وی هیچگونه دشواری و تضادی نیست که به عنوان مثال بیاموزد که قوانین «مانی» در میان آریایی‌های هندی باستان که از ایده‌های بسیار عمیقی برخوردار بوده، به مراتب پیشرفته‌تر از مسیحیت مدرن و یا باستانی می‌باشد. و یا برداشت و درک آنان از مسأله‌ی مرگ به نحوی که در مراسم تدفین‌شان چنین مسأله‌ای

نمایان می‌باشد، در اصالت و رفعت و زیبایی در سطح بالاتری از مسیحیت قرار دارد.

آزاده اندیش ما از هرگونه قید و شعور مذهبی رها گردیده هر زمان که تفکر مذهبی باعث ابهام در تفکر وی یا باعث انحراف خواست انسانی او می‌گردد با آن مبارزه نموده و همچنان در شرایطی باقی می‌ماند که از مذاهب یک ارثیه‌ی فرهنگی گرانبهاء برای خود و دیگران بنیاد نهد.

برخورد پرولتاریا با تمامی فرهنگ‌های کهن چه بورژوائی و چه فنودالی از مراحل یکسانی می‌گذرد. کارگر، در آغاز این مسأله را فقط و فقط به صورت فرهنگ تصور می‌نماید، فرهنگ در سطحی بسیار کلی، ولی این جنبه را در نظر ندارد که محتوای فرهنگ به غیر از آن چیزی است که وی تصور می‌کند.

در فلسفه و علم هر فرهنگ، می‌تواند اشتباهات بزرگ وجود داشته باشد همان‌طور که در هنرش نیز می‌توان نکات اشتباه‌ها، و در معنویات و قانونش نیز بی‌عدالتی موجود باشد. اما این‌ها نکاتی نیست که در رابطه با محتوای آن فرهنگ باشد و فقط اشتباهات و انحرافات و عیوبی است که می‌تواند با پیشرفت‌های بعدی جبران گردد.

بعدها وی متوجه خواهد گردید که این فرهنگ نیز دارای خصلت‌های بورژوائی و آریستوکراتیک بوده که موجب استحکام منافع طبقات حاکم می‌گردد، می‌باشد استحکاماتی که باعث تحریف آن فرهنگ می‌گردد، اما او همچنان هیچگونه تردیدی در محتوای آن فرهنگ (متد و دیگاهش) ندارد.

او خود را آنچنان در سطح آن فرهنگ قرار داده، در حالی که سعی در تلیفیک تمامی نکات خوب و مثبت آن را داشته اما از وسواس در حفاظتی که یک

«برهن» و یا «بودائی» در مقابل وسوسه‌های مسیحیت و یا بالعکس برخوردار هستند برخوردار نیست. وی که شیوه‌های تفکر و احساس گذشته را جذب نموده و کلیه‌ی برخوردارهای او به دنیای اطرافش بر بستر شیوه‌های کهن صورت می‌گیرد، هنگامی به دیدگاه طبقاتی پرولتری مجهز می‌شود که در یک لحظه به صدای آمرانه‌ی منافع طبقاتی که با اوسخن می‌گوید، متوجه می‌گردد. اما به هنگامی که همه‌ی مسائل به روشنی قابل انتظار نباشد و مسائل زندگی بسیار پیچیده و بخصوص مسائل تازه تری به وجود آمده باشد دیگر وی قادر به حل مستقل چنین مسائلی نمی‌باشد. یا یک راه حل از قبل تهیه شده از محیط اجتماعی را مورد استفاده قرار می‌دهد و یا این که منافع طبقاتی پرولتری وی یک دیدگاه بیگانه را به خود جذب می‌کند. هر دو تمایل فوق‌الذکر در رفتار روشنفکران طبقه‌ی کارگر اروپا در مورد جنگ روشن گردید. بعضی‌ها خود را بدون هیچگونه توجه به این مسأله که دیگران نیز «قادر به درک» این مسأله بوده اند که «منافع والاتر» طبقه‌ی کارگر خواستار وحدت با بورژوازی برای محافظت از سرزمین پدری و ثروت آن می‌باشد و از «بین رفتن آن باعث نابودی طبقه‌ی کارگر و به عقب باز گردیدن کل تمدن می‌گردد» خود را به موج میهن پرستانه سپردند. این تجربه بزرگ و ظالمانه این واقعیت را کاملاً آشکار ساخت که تا زمانی که پرولتاریا دیدگاه و شیوه‌ی تفکر خود را روشن ننماید هیچگاه قادر به تسلط بر ارضیه‌ی فرهنگ نخواهد گردید. و اما این فرهنگ گذشته نخواهد بود که تسلط خود را همچنان به روی حفظ نموده و از او همچون ابزاری انسانی برای اهداف خود استفاده خواهد نمود.

اگر پرولتاریا در موارد این مسأله متقاعد شده باشد تنها به نفی مغشوشی از فرهنگ کهن خواهد رسید. و اگر منکر چنین ارثیه ای گردد آنگاه خود را در موقعیت یک ملحد بی ریا با برخوردی ناپخته نسبت به ارثیه‌ی مذهبی قرار داده است. اما با تمامی این احوال او حتی در یک موقعیت بدتری قرار خواهد داشت زیرا که برای ملحدان بورژوا چنین امکاتی بدون شناخت از مذهب وجود داشته و ارزش های فرهنگی دیگری نیز برای آنان خواهد بود که بر آن تکیه زنند. اما کارگر در شرایطی نیست که چیزی را بنا نماید که باعث تعادل فرهنگ غنی و توسعه یافته اردوگاه متخاصم گردد. او قادر به خلقت هر چیزی نوین در همان سطح که بتواند ابزار با شکوهی علیه او در دست دشمنانش باشد نیست. فرجام چنین مسأله ای بسیار واضح است. طبقه‌ی کارگر می باید در جستجوی توسعه یافته ترین دیدگاه در وسیع ترین سطح ممکن که پویاتر از فرهنگ کهن قرار دارد باشد همان طور که دیدگاه یک آزاده اندیش در سطح بالاتری از دنیای مذهب قرار دارد.

تحت چنین شرایطی است که امکان تسلط بر فرهنگ کهن بدون تسلیم گردیدن به آن وجود دارد که بتواند آن را همچون ابزاری برای ساختن زندگی جدید مورد استفاده قرار داده و سلاحی برای مبارزه علیه اجتماع کهن که این فرهنگ از آن زائیده گردیده را در دست گیرد.

«کارل مارکس» آغازگر چنین حرکتی برای تسلط بر نیروهای متفکر دنیای کهن بود. انقلابی که وی در حیطه‌ی علوم اجتماعی و فلسفه‌ی اجتماعی آغاز نمود در حقیقت بیانگر این امر بود که وی متدهای مبتدی و نتایج آن را از یک دیدگاه کاملاً نوین که همان دیدگاه پرولتاری باشد مورد تجدیدنظر قرار داده است. مارکس برای چنین سازندگی عظیمی اکثراً منابع بورژوایی چون

اقتصاددانان کلاسیک بورژوا، گزارش بازرسان کارخانجات انگلیسی، نقد خرده بورژوازی از سرمایه داری توسط «سیسموندی» و «پروودون» و از جمله روشنفکران سوسیالیزم تخیلی، دیالکتیک ایدئالیست های آلمانی، ماتریالیزم دایره المعارف نویسان فرانسوی و فونرباخ، تنوری های طبقات اجتماعی توسط تاریخ نگاران فرانسوی ستودنی روانشناسی طبقاتی توسط بالزاک و غیره و غیره را مورد استفاده قرار داده است. کلیه دانش ها با ترکیب نوین خود تبدیل به ابزاری برای ساختن یک سازمان پرولتری گردید. اسلحه ای برای مبارزه با حاکمیت سرمایه.

اما این واقعه شگفت انگیز چگونه به انجام رسید؟

مارکس این مسأله را این چنین آغاز نمود که جامعه در وهله ای اول نوعی سازماندهی برای تولید است و این مبنای تمامی قوانین و توسعه اشکال آن می باشد. این نقطه آغاز طبقه ای مولد اجتماعی و نقطه ای آغاز کار جمعی است. با استفاده از این مسأله برای آغاز حرکت خود مارکس انتقاد از علم گذشته را آغاز نمود و با خالص گردانیدن مواد آن و امتزاج آن در ایده های خود دانش پرولتری یا همانا سوسیالیزم علمی را خلقیت بخشاند. این چنین بوده است که دستاوردهای فرهنگی گذشته تبدیل به یک ارثیه ای واقعی برای طبقه ای کارگر گردیده است. و آن هم به صورت یک تجدید نظم از یک نقطه نظر کار جمعی. این چنین بود که مارکس به درک اهداف خود نائل گردید و فقط این امر تصادفی نبود که وی اثر اصلی خود «سرمایه» را نقدی بر اقتصاد سیاسی می خواند. این متد فقط منحصر به علوم اجتماعی نگردیده و در تمامی جنبه ها، متد حصول و تلفیق ارثیه ای گذشته و نقد آن، نقد پرولتری، مورد نظر ما می باشد.

حال ما سعی در نگرش عمیق تر بر زمینه های انتقاد خود می افکنیم. در وهله ی اول می باید محتوای نقطه نظر کار جمعی برای ما روشن گردد. سه مرحله در فراگرد (پروسه) اجتماعی می تواند تشخیص داده شود یا اگر بخواهیم دقیق تر به این مسأله برخورد نمائیم می توان گفت که فراگرد اجتماعی دارای ۳ جنبه می باشند:

۱- تکنیکی ۲- اقتصادی ۳- ایدئولوژیک. در جنبه ی تکنیکی جامعه در مبارزه با طبیعت به خاطر تحت انقیاد درآوردن آن قرار دارد، سازماندهی دنیای خارج برای منافع زندگانی و توسعه ی آن در جنبه ی اقتصادی، رابطه ی همکاری و توزیع در میان انسان ها و سازماندهی جامعه برای مقابله با طبیعت. در جنبه ی ایدئولوژیک، جامعه تجربیات خود را سازمان می دهد که از این تجربیات ابزاری را بیافریند که بتواند توسط آن زندگانی و توسعه خود را سازمان دهد. در نتیجه هر هدفی از جنبه ی تکنیکی یا اقتصادی و فکری خود هدفی سازمانده می باشد: کار سازمانی اجتماعی.

این قوانین تماماً بدین صورت بوده و استثنائی در مورد آنان وجود ندارد. یک ارتش برای اهدافش خرابکاری، نابودی و به هم ریختگی را در نظر می تواند داشته باشد ولی اهداف نهایی آن نیست زیرا که ارتش خود وسیله ای برای تجدید سازمان دنیا برای آن منافع اجتماعی است که ارتش به آن تعلق دارد.

درباره ی یک هنرمند، یک فردگرا امکان تصور این امر می باشد که وی فقط برای خود و برای خود است که چیزی را خلق می کند. ولی اگر او به راستی فقط برای خود کار می کند خلاقیت وی برای هیچکس به غیر از خود او جذب نخواهد داشت. آنگاه هیچگونه رابطه ای با فرهنگ فکری به غیر از

خواب‌های گذرا و بی‌ربط (اما زیبا) وجود ندارد، اگر او کوشش کند که چیزی را از خود بیافریند بدون آنکه هیچگونه استفاده‌ای از مواد و یا شیوه‌های کار و خلاقیت و عرضه از محیط اجتماعی خود نکند، آن وقت است که وی در حقیقت چیزی را خلق نکرده است. نظرگاه کار جمعی تماماً سازمانی است. چنین امری نیز در مورد طبقه‌ی کارگر نیز صادق می‌باشد. بطوری که ماده‌ی خارج را به صورت کالا با کار خود سازمان می‌دهد و خود را به صورت یک اجتماع خلاق و جنگنده و همکاری در مبارزه‌ی طبقاتی سازمان می‌دهد. و سرانجام تجربیات خود را به صورت آگاهی طبقاتی با کلیت شیوه‌ی زندگانش و کار خلاقش سازمان می‌دهد. و غیر از این چیز دیگری برای طبقه‌ای که می‌خواهد به اهداف تاریخی خود که سازمان دادن کل زندگی بشریت است نمی‌تواند باشد.

اکنون دوباره به مثال اولیه خود باز می‌گردیم. آیا مذهب می‌تواند ارثیه‌ای برای طبقه‌ی کارگر باشد که تا کنون علیه هر کس فقط ابزاری برای به اسارات در آوردن آن بوده است. چه استفاده‌ای این ارثیه می‌تواند داشته باشد و چه کاری با آن می‌توان انجام داد؟

انتقاد ما جوابی کاملاً روشن و جامعی را به این سؤال خواهد داد. مذهب راه حلی برای یک مسأله‌ی ایدئولوژیک در یک نوع مشخص از جامعه که اسماً همان جامعه‌ی استبدادی است می‌باشد. مذهب متعلق به ساخت جمعی است که متکی به همکاری مقتدرانه و مستبدانه‌ای می‌باشد که در آن پاره‌ای نقش رهبری و دیگران نقش اجراکننده را ایفاء می‌کند. جامعه‌ای که رابطه‌ی اختیار و فرمانبرداری بر آن غالب است، اینگونه جوامع که در آن رابطه‌ی پدرسالانه حکمفرما می‌باشد را می‌توان در جوامع فئودالی و سازمان‌های

سرف ها و بردگان، دولت های بورکراتیک پلیسی امروز و رابطه ای که در ارتش های امروزی موجود می باشد، مشاهده نمود. در یک سطح کوچک تر آن ساختار خانواده بورژوائی و سرانجام آن رابطه ای که سرمایه تشکیلات خود را بر بستر آن، طبق اصول اختیار و فرمانبرداری بنا می دهد.

چه استفاده ی سازمانی از یکسری عقیده های پذیرفته شده می تواند وجود داشته باشد؟ برای سازمان دادن موزون تجربیات جامعه به شیوه ای که منطبق با کل آن سازمان باشد، همان طور که دستاوردهای فرهنگی به نوبه ی خود می تواند در خدمت و ابزاری برای سازماندهی به منظور حفاظت و استحکام شکل و توسعه بیش تر آن سازمان جمعی باشد. تصور این که این ها چگونه در یک شکل مستبدانه زندگانی منظم گردیده است بسیار آسان است. چنین نظمی به سادگی در حیطه ی تجربه و تفکر پیوند زده می شود. هر عملی چه به صورت انسانی و یا عنصری، و هر پدیده ای بیاتگر ترکیب دو پیوند می باشد: یکی خواست فعال سازماندهی و دیگری اجرای منفعلانه آن. تمامی دنیا به صورت یک کلیت استبدادی متصور گردیده است که در رأس آن اختیار اعلا، خدا، یا بغرنجی ترکیبات مستبدانه به صورت یک سلسله از مسئولین وابسته به رأس که برای مدیریت جنبه های دیگر زندگی برگزیده شده اند بنا نهاده شده است. تمامی این نمایش نیز همراه با احساسات و خوی مستبدانه همچون تحسین، تواضع و وحشت آبرومندانه می باشد و این چنین است روابطی که در مذهب وجود داشته که این کاملاً یک ایدئولوژی استبدادی است. این مسأله کاملاً روشن می باشد که چنین رابطه ای چه ابزار بسیار عالی برای یک نظم زندگانی استبدادی است. مذهب در حقیقت انسان را با چنین نظمی آشنا کرده و جایگاه آن را در چنین سیستمی برحسب ترتیب وی را برای

اجرای وظایفی که به او محول شده است روشن می سازد. در احساسات و تفکر و تجربه، شخصیت کاملاً در محیط اجتماعی ادغام گردیده و یک واحد و شکل فناپذیر را به خود می گیرد.

شکل آفرینش و خلاقیت مذهبی در بخش عظیمی بسیار شاعرانه است. این نکته را آزاده اندیش ما به درستی متوجه گردیده اگرچه به مسأله‌ی اصلی که محتوای اجتماعی مذهب است پی نبرده است. در طول مراحل توسعه‌ی اجتماعی، که مذهب به خود شکل داده است، سرایش شعر از شناخت تنوریک و عملی غیرقابل تفکیک بوده و آن‌ها را در قلمرو خود شامل می گرداند. مذهب آنگاه کلیه‌ی شناخت و تمامی تجربه‌ی انسانی را سازمان داده و آنگاه شناخت تنها از الهام (که از خدا ناشی می گردد) به صورت مستقیم و یا توسط یک عامل میانجی قابل درک می گردد.

حال این فرهنگ مذهبی چه ارثیه‌ی ای برای پرولتاریا دارد؟ ارثیه‌ی ای بسیار ارزشمند و مهم. ارثیه‌ی ای که هنگامی که مورد انتقاد کارگران قرار گیرد آنگاه همچون ابزاری در دست آنان می‌تواند برای شناخت از کلیه‌ی جنبه‌های مستبدانه در زندگی مورد استفاده قرار گیرد. دنیای استبداد رو به زوال می‌باشد ولی هنوز نمرده است، بقایای آن ما را از هر طرف مورد محاصره قرار داده و گاهی بسیار آشکار ولی اکثراً در پوشش‌های گوناگون و غیره منتظره ما را در تنگنای محاصره خود قرار می‌دهد. برای غلبه بر چنین دشمنی، احتیاج به آشنائی از آن به صورتی جدی و کامل بنابر این از ضروریات می‌باشد. پس مسأله فقط این نیست که یک نفر منکر مذهب گردد زیرا در چنین حالتی کارگری که از برخورد انتقادی جدیدی برخوردار گردیده به مراتب بهتر پیشرفت خواهد داشت تا آن ملحد بی‌ریائی که منکر هرگونه

کیش و عقیده ای است. زیرا نفی مذهب برای ملحد بی کیش ما تنها به خاطر تأکید بر آن که مذهب ابداع کشیشان به منظور استثمار مردم می باشد، و نه نفی ماهیت عملکرد مذهب. ولی از همه مهم تر این است که برخورد به چنین ارثیه ای ما را قادر می سازد که تخمینی صحیح از معنی عناصر مستبد در جامعه امروزی و رابطه ای دو طرفه آن در ارتباط با توسعه ای اجتماعی داشته باشیم.

اگر مذهب ابزاری برای نگهداری سازماندهی استبدادی است، آنگاه کاملاً روشن می گردد که در رابطه ای طبقات، مذهب برای کارگران چیزی نخواهد بود جز اطمینان و ایجاد شرایطی برای تسلط پذیری آنان و ابزاری به منظور پذیرش آن نظم و اخلاقیاتی که طبقات حاکم به منظور استثمار کارگران خواهان آن هستند.

علی رغم هر چیزی که سوسیالیست های رنگارنگ مذهبی بخواهند بگویند، بسیار روشن است که فورمولی را که احزاب کارگری متفاوت گزین کرده اند که مذهب یک مسأله ای شخصی است چیزی جز یک سازش سیاسی موقت که ما نمی توانیم بر آن تکیه کنیم بیش نیست.

حالا روشن می گردد که چه رابطه ای بین ارتش و مذهب وجود دارد زیرا که هر دو یک سازمان استبداد می باشند و روشن می گردد که چرا خرده بورژواهای پدرسالار و خانواده های دهقانی این قدر به مذهب و قوانین خدا علاقمند بوده و خطری را که می تواند این هسته پُر اثر استبدادمنشانه در پیشرفت اجتماعی داشته باشد را مشاهده کنیم. یک نور جدیدی بر روی رهبران حزبی افکنده شده، بر روی مسئولین و مفهوم کنترل جمعی که بر روی آنان اعمال گشته است!

هر چه بیش تر گنجینه ی هنری و تجربیات مردم که متبلور در نوشتجات و نقاشی هاست محفوظ گردانیده شود متناوباً باعث وسیع تر گردیدن بصیرت اجتماعی آنان گردیده و موقعیت خلاقیت مستقلانه ای را که وابسته به عادات و رسومات معمول نیست را فراهم می سازد. اگر این چنین است، آیا باید طبقه ی کارگر ارثیه مذهبی خود را به ارث برد؟

باگدانف

منبع: نشریه ی کارگر سوسیالیست شماره ضمیمه ی ۶۰

بازنویس: یاشار آدری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آدری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آدری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴